



## واژگان باستانی بازمانده در ضرب‌المثل‌های تالشی شمالی

افشین خانبابازاده<sup>۱</sup> / مهناز نظامی عنبران<sup>۲</sup>

### اطلاعات مقاله

### چکیده

ضرب‌المثل‌ها از مهم‌ترین گونه‌های ادبی در ادبیات شفاهی به شمار می‌آیند که در میان مردم عادی بوجود آمده و سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته‌اند. وجود وزن و آهنگ محسوس در اغلب ضرب‌المثل‌ها موجب شده است که واژگان به کار رفته در آن‌ها با گذر زمان کمتر دچار تحولات زبانی شده، و اصالت خود را تا حدود زیادی حفظ کنند. بنابراین بررسی ضرب‌المثل‌های موجود در هر یک از گویش‌های ایرانی اهمیت ویژه‌ای دارد. به دلیل از بین رفتن تدریجی گویش‌ها، قسمت اعظمی از میراث فرهنگی و زبانی ایران زمین در معرض نابودی قرار گرفته است. بنابراین در راستای پاسداری از این میراث کهن ضرورت دارد که ضرب‌المثل‌های موجود در گویش‌ها از جمله گویش‌های زبان تالشی به صورت میدانی جمع‌آوری شود. لذا در پژوهش حاضر با بررسی چند ضرب‌المثل از تالشی شمالی، تعدادی از واژه‌های باستان را که تا حدود زیادی از تحولات زبانی مصون مانده‌اند، بررسی کرده و سیر تحول این واژه‌ها را مشخص نموده‌ایم، علاوه بر آن، به معادل فارسی هر ضرب‌المثل نیز، قبل از بررسی سیر تحول واژگان، اشاره شده است.

### واژه‌های کلیدی:

ضرب‌المثل، تالشی شمالی، فارسی باستان، زبان اوستایی، گویش‌ها.

<sup>۱</sup> کارشناسی‌ارشد زبان‌های باستانی ایران. دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجه. دانشگاه تبریز.  
khanbabazadhafshin@yahoo.com  
<sup>۲</sup> دکتری زبان و ادبیات فارسی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.  
mahnaznezami10@yahoo.co

## مقدمه

ضرب‌المثل‌ها در ادبیات شفاهی در حفظ فرهنگ و زبان همه اقوام نقش مهم و بسزایی دارند، چراکه آداب و رسوم، نحوه زندگی و غنی بودن ادبیات هر ملت، در ضرب‌المثل‌هایشان نمایان است. «ضرب‌المثل‌ها در میان مردم و از زندگانی مردم پدید می‌آید و با مردم پیوند ناگسستنی دارد. این جملات کوتاه زیبا، مولد اندیشه و دانش مردم ساده و میراثی از غنای معنوی نسل‌های گذشته است که دست به دست و زبان به زبان به آیندگان می‌رسد و آنان را با آمال و آرزوها، با غم و شادی، با عشق و نفرت، با ایمان و صداقت و با اوهام و خرافات پدران خود آشنا می‌سازد» (آریانپور، ۱۳۸۲، ج ۳: ۴۵۱).

ضرب‌المثل‌های زبان فارسی و تالشی شباهت محتوایی و واژگانی زیادی با هم دارند. این شباهت در ریشه بسیاری از واژگان دیده می‌شود. با این همه، نباید یکی از این دو زبان را گویشی از زبان دیگر در نظر گرفت، چراکه شباهت مزبور نشان از آن دارد که این زبان‌ها از خاستگاه واحدی هستند. جمع‌آوری این گونه مهم از ادبیات عامیانه (امثال و حکم)، که دارای واژگان اصیل از نیای باستانی خود بوده و گنجینه زنده زبان فارسی باستان و اوستایی محسوب می‌شود، بسیار ضرورت دارد. «اگر کسی بخواهد از منظر زبانی امثال و حکم را بررسی کند، در دل آن‌ها گنجینه‌های فراوانی از واژگان زبان پیدا می‌شوند. نه تنها واژه‌های یک زبان، بلکه گاه ویژگی‌های یک زبان به‌طور کامل در امثال و حکم نهفته است؛ یعنی اگر دستورنویسی به سراغ امثال و حکم برود، می‌تواند با استفاده از این داده‌های زبانی، تمام ویژگی‌های زبانی آن گویش را توصیف کند» (سبزیعلیپور، ۱۳۹۵: ۱۵۷). او همچنین در ادامه، به وجود ویژگی‌های کهن زبان در دل ضرب‌المثل‌ها اشاره کرده و می‌نویسد: «اغلب امثال و حکم در زمان‌های قدیم ساخته شده‌اند، یعنی ویژگی‌های کهن زبان را با خود دارند و از بخش‌های طبیعی زبان هستند» (همان: ۱۶۵). بنابراین طبیعی است که واژگان موجود در ضرب‌المثل‌های یک زبان، دیرینگی بیشتری در آن زبان داشته باشد. یکی از زبان‌هایی که از این حیث حائز اهمیت و توجه است، زبان تالشی است. این زبان دارای سه گویش تالشی شمالی، مرکزی و جنوبی است. از میان گویش‌های مذکور، تالشی شمالی، واژگان کهن بسیاری را در دل ضرب‌المثل‌های خود حفظ کرده است. «ماندگاری برخی واج‌ها و واژه‌های کهن در گویش تالشی شمالی، ضمن اثبات اصالت و دیرینگی آن، از نظر اجتماعی نیز بیانگر ارتباط درون‌گروهی گویشوران آن در گذشته بوده و نشان می‌دهد که عوامل برون‌زبانی در تحولات آن کمتر نقش داشته است» (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۷: ۵۸).

در پژوهش حاضر نمونه‌هایی از ضرب‌المثل‌های تالشی شمالی جمع‌آوری و هریک از آنها به دقت بررسی و آوانگاری شد تا از صورت درست واژگان پاسداری شود. پس از ذکر معنا و کاربرد هر ضرب‌المثل، معادل فارسی آن همراه با ابیاتی از شعرای قرون گذشته نگاشته، سپس سیر تحول واژگان کمتر تحول‌یافته نیز بررسی شد. البته پیش از ورود به بحث اصلی، ضرورت دارد به اختصار به معرفی سرزمین تالش و زبان تالشی بپردازیم.

## ۲. پیشینه تحقیق

زبان تالشی، تا به حال مورد توجه پژوهشگران بسیاری قرار گرفته‌است. این زبان، از جوانب مختلف زبان‌شناختی همچون آواشناسی، ساخت‌واژی و نحوی با رویکردی تطبیقی در قالب مقالات علمی و رساله‌های دانشگاهی بررسی شده‌است.

در همین ارتباط، شفیقی (۱۳۸۴)، در پایان‌نامه ارشد خود به نام «گردآوری افسانه‌ها و ضرب‌المثل‌های تالشی، آوانویسی و ترجمه آن‌ها به فارسی»، چندین حکایت و ضرب‌المثل را که حاصل تحقیقات میدانی اوست، جمع‌آوری کرده و براساس کارهای انجام‌شده میلر در کشور آذربایجان، آن‌ها را تحلیل نموده‌است. افشین خان‌بازاده (۱۳۹۸) نیز، در پایان‌نامه ارشد خود با عنوان «بررسی ادبیات شفاهی گویش تالشی شمالی در منطقه عنبران»، ۱۰۰ ضرب‌المثل تالشی را با ترجمه آورده‌است. همچنین، کیومرث خان‌بازاده (۱۳۹۷)، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی و تطبیق چند ضرب‌المثل تالشی و فارسی»، چند ضرب‌المثل را از زبان تالشی شمالی، حوزه عنبران انتخاب و با موارد مشابه در زبان فارسی مقایسه نموده‌است. در حوزه تالشی سفارود نیز، شعبانی (۱۳۸۸)، امثال و حکم و کنایات زبان تالشی را گردآوری و ثبت کرده‌است. صحرایی (۱۳۸۹)، تعدادی از امثال و کنایات تالشی شاندرمن را از جنبه‌های اجتماعی و عناصر طبیعی بررسی کرده‌است. همچنین، تعبیرات و کنایات تالشی جنوبی سیاه‌مزگی را نصرتی (۱۳۸۶) گردآوری و ضبط نموده‌است. با توجه به بررسی‌های انجام‌شده در حوزه ضرب‌المثل‌های تالشی، به جنبه‌های بررسی واژگانی آن‌ها، آن‌گونه که مد نظر این پژوهش است، چندان اشاره‌ای نشده‌است. با توجه به اینکه، هر یک از شاخه‌های سه‌گانه تالشی (شمالی، جنوبی و مرکزی) تفاوت‌های فراوانی با یکدیگر دارند، بنابراین، انجام این پژوهش در شاخه تالشی شمالی ضروری به نظر رسید.

### ۳. سرزمین تالش

سرزمین اصلی که امروزه تالشان در آن جا ساکن هستند، قسمت‌های جنوبی دریای خزر در کشور ایران و قسمت‌های غربی دریای خزر در کشور آذربایجان را در بر می‌گیرد. در جمهوری آذربایجان، تالش‌ها در شهرستان لنکران، لریک، جلیل‌آباد، یاردیملی، عالی‌زفین، سالیان، ماساللی و آستارای آن سوی مرز سکونت دارند که در اوایل قرن نوزدهم میلادی، با بستن عهدنامه‌های گلستان (۱۲۲۸ هـ.ق / ۱۸۱۳ م) و ترکمانچای (۱۲۴۳ هـ.ق / ۱۸۲۸ م) از خاک ایران جدا و به امپراطوری روسیه (جمهوری آذربایجان کنونی) واگذار شده‌است. همان‌طور که رهنمایی می‌نویسد: «وقتی می‌گوییم تالش، یعنی سرزمینی که در امتداد سواحل غربی دریای کاسپین از شمال تالاب انزلی تا دلتاها و مصب رودخانه کورا در تالش شمالی کشیده شده‌است. مرزهای غربی آن با خط‌الرأس کوه‌های تالش از استان اردبیل جدا می‌شود. نوشته‌های قدیمی، مرز جنوبی آن را رودخانه سفیدرود و رودبار امروزی نوشته‌اند. منطقه تالش سرزمین وسیعی است که از شمال به جنوب در امتداد سواحل غربی دریای خزر کشیده شده‌است. محدوده جغرافیایی قومی آن به مراتب از محدوده جغرافیای سیاسی، یعنی واحدهای سیاسی و اداری که در قالب آن اداره می‌شود، وسیع‌تر است. نواحی شمالی با مرکزیت لنکران و شهرهای لریک، سالیان، یاردملی، ماساللی، جلیل‌آباد و آستارای آن سوی مرز، به دنبال جنگ‌های ایران و روس در نیمه قرن نوزدهم میلادی، به عنوان غرامت جنگی به روس‌ها، بهایی بود که تالشان برای بقای حکومت قاجار پرداختند» (رهنمایی، ۱۳۸۰: ۹).

### ۴. زبان تالشی

زبان قوم تالش، تالشی است که زبانی ریشه‌دار، غنی و سرشار از واژگان و اصطلاحات کهن است. ریشه این زبان را باید در زبان‌های ایران باستان جست‌وجو کرد؛ زیرا پس از گذشت چندین قرن، هنوز واژه‌های اوستایی، فارسی باستان و پهلوی در این زبان به وفور یافت می‌شود. تالشان، زبان خود را «تولش» می‌گویند. باقری می‌نویسد: «زبان تالشی، از زبان‌های شمال غربی ایران محسوب می‌شود و در ناحیه‌ای واقع در جنوب غربی دریای کاسپین به کار می‌رود» (باقری، ۱۳۷۶: ۱۰۵). رضایتی کیشه‌خاله نیز در این باره می‌گوید: «تالشی از گویش‌های ایرانی شمال غربی است که هم‌اکنون در حاشیه جنوب غربی دریای خزر علاوه بر گیلان، در جمهوری آذربایجان تکلم می‌شود و لهجه‌ها و گونه‌های متعددی دارد. از لهجه‌های تالشی می‌توان

ماسوله‌ای، شفقی، ماسالی، خوشابری، پره‌سری، اسالمی، ریکی، کرکانرودی، عنبرانی، لنکرانی و ماساللی را نام برد» (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۱۸).

یارشاطر زبان تالشی را ادامه زبان آذری باستان دانسته و آن را نیز دنباله زبان مادی می‌داند و می‌نویسد: «تردیدی نیست که زبان آذری جز دنباله زبان مادی نمی‌توانسته باشد، چون آذربایجان و جبال، مسکن قوم ماد بوده و هیچ دلیل تاریخی وجود ندارد که پیش از غلبه ترکی، زبان دیگری جانشین زبان مادی در آذربایجان شده باشد؛ جز آنکه می‌توان تصور کرد که زبان اشکانی و سپس زبان فارسی به نوبت در مراکز عمده آذربایجان تا حدی رواج گرفته و برخی اثرها در آذری به جا گذاشته باشند، اما چون از زبان مادی باستان اثر مستقلی در دست نیست و از آن جز برخی اصطلاحات و اسامی و کلمات پراکنده، عمدتاً در کتیبه‌های هخامنشی به جا نمانده است، تشخیص دقیق‌تر آذری و خصوصیات آن تنها از مطالعه آثار آذری در دوره اسلامی و همچنین بقایای آذری در آذربایجان کنونی میسر است. او همچنین در ادامه می‌آورد که با وجود تضعیف روزافزون زبان ایرانی آذربایجان از زمان غلبه مغول، گویش‌های این زبان به کلی از میان نرفته، بلکه هنوز در نقاط مختلف آذربایجان و نواحی اطراف آن به‌طور پراکنده و غالباً به نام تاتی به آن‌ها سخن می‌گویند. این گویش‌ها، از شمال به جنوب عبارتند از: ۱. گویش کرینگان از دهات دیزمار خاوری در بخش ورزقان شهرستان اهر ۲. گویش کلاسور و خوینه‌رود از دهات بخش کلیبر اهر ۳. گویش گلین قیه از دهات دهستان هرزند در بخش زنور شهرستان مرنند ۴. گویش عنبران در بخش نمین شهرستان اردبیل ۵. عمده دهات بخش شاهرود خلخال» (دانشنامه ایران و اسلام، ۱۳۵۴، ج ۱: ۶۵). رضایتی کیشه‌خاله، تالشی را به سه گروه تالشی شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم می‌کند: «مقصود از تالشی شمالی، تالشی آن سوی رود ارس، یعنی تالشی جمهوری آذربایجان است که ادامه آن در ایران تا کرگان‌رود تالش پیش رفته است. مراد از تالشی مرکزی، گویش‌هایی است که در قلمرو دو رودخانه شفارود در جنوب و ناورود در شمال، تداول دارد. مراد از تالشی جنوبی، تالشی مناطق میان شفارود تا سفیدرود است که شامل تالشی خوشابری، ماسالی، ماسوله‌ای، سیاهمزی و دیگر گویش‌های جلگه‌ای گیلان می‌شود» (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۹).

در این پژوهش، شاخه شمالی تالشی مطالعه شده است.

## ۵. بررسی و مقایسه ضرب المثل‌های تالشی شمالی و معادل فارسی آن‌ها

### ۵-۱. آسته کوشنه: āsta kušana

ترجمه: در (خوردن و لیسیدن) استخوان می‌کوشد.  
کاربرد: برای آدمی که بسیار فقیر شده‌است، به کار می‌رود.  
معادل فارسی: استخوان شکستن (میرزانی، ۱۳۷۸: ۷۱).  
رطب را استخوان آن شب شکستند که خرماى لب‌ت را نخل بستند  
(نظامی، ۱۳۹۲: ۳۸۴).

نمونه: āsta آسته : استخوان

در ایرانی باستان -astaka\*؛ اوستایی -ast- (Bartholomae, 1906: 211): فارسی  
میانه astag؛ «مصوت a در فارسی باستان بازمانده مصوت a در ایرانی باستان، آن هم صورت  
تحول‌یافته یکی از واج‌های e, a, o, m, n در زبان هندواروپایی است» (مولایی، ۱۳۸۷: ۲۱). a  
آغازین در تالشی شمالی به ā تبدیل و واکه‌های پایانی حذف شده‌اند.

### ۵-۲. آنگولو نشته سغه رو بَمَه: āngulo neštə seye ro bama-

ترجمه: کلوخ موقع باران برای سنگ گریه کرد.  
کاربرد: زمانی که آدمی غافل از وضعیت بد و اسفناک خویش باشد و برای حال و روز  
دیگران ابراز نگرانی کند.  
معادل فارسی: غافل مشو که عمرت چون باد در هواست (حیدری ابهری، ۱۳۹۰: ۵۹۶).  
در این پرخلل چار دیوار خویش مشو یک زمان غافل از کار خویش  
(جامی، ۱۳۶۶: ۷۶۸).

نمونه: bama-، بَمَه: گریه کردن

از ریشه \*√bram گریستن و نالیدن؛ در اوستا -bram سرگردان شدن  
(Bartholomae, 1906: 971)، در پارتی -bram گریستن؛ در فارسی میانه bramidan  
گریستن، brāmag گریه (مکنزی، ۱۳۷۳، ۲۹۳). در تالشی شمالی bama حذف r میانی و  
افزودن a پایانی صورت گرفته‌است.

## ۳-۵. به دَپ اژنشون و ته دَپ بژن، و ته شه پوشنم تَکه

**ba dap ažanešon votə dap bežan voteše pošnam taka.**

ترجمه: به نوازنده دف گفتند بنواز، گفت: پاشنه من ترک دارد.  
کاربرد: در مورد کسانی که کار می‌رود که میل به انجام کاری ندارند و بهلنه‌های واهی و پوچ می‌آورند.

معادل فارسی: روی طنابش ارزن پهن کرده‌است (بهانه برای قرض ندادن طناب).

نمونه: **votə**، و ته: گفتن

از ریشه  $\sqrt{vak}$ \* گفتن؛ از  $vāxta$ \* ایرانی باستان درست شده است (حسن دوست، ۱۳۹۵: ۵۲۴۰). «واژگان مشتق از  $\sqrt{vak}$ \* همگی در بردارنده معنای گفتن، گفتار و سخن است» (اردستانی رستمی، ۱۳۹۶: ۸۴). در تالشی شمالی در اغلب موارد  $\bar{A}$  ایرانی باستان تبدیل به  $\bar{O}$  شده و حفظ  $v$  آغازین و  $t$  پایانی دیده می‌شود.

۴-۵. پرجیننده او وانه: **pərjinanda ōvə vāna**

ترجمه: با الک آب می‌آورد.

کاربرد: وقتی کسی کاری بیهوده و بی‌فایده را با رنج و زحمت انجام دهد.

معادل فارسی: آب به پرویزن پیمودن (میرزانی، ۱۳۷۸: ۱۶).

خاک اره، اره کردن (خضرای، ۱۳۸۲: ۹۰).

عمرکان وقف مدحشان کردم آب پیموده‌ام به پرویزن

(عبدالرزاق اصفهانی، ۱۳۲۰: ۲۸۹).

نمونه: **pərjin**، پرجین: الک

از ایرانی باستان  $\text{pari-vaičana}$ \*؛ در تالشی شمالی حفظ  $p$  آغازین و نیز تبدیل  $\check{c} < j$

صورت گرفته‌است.

۵-۵. تارسنده آیه نونه: **tārsanda uya nona**

ترجمه: از ترس تخم می‌گذارد.

کاربرد: وقتی که کسی بسیار ترسو باشد.

معادل فارسی: از سایه خود ترسیدن (خضرای، ۱۳۸۲: ۲۷۲).

از بیم زوال آفتاب حسنت حقا که من از سایه خود می‌ترسم  
(مولوی، ۱۳۹۶، ج ۲: ۱۸۶۱).

نمونه: **uva/uya**، آیه: تخم مرغ

از ایرانی باستان **\*āvya-ka**: اوستایی **\*āyam** < **aēm** حالت رای می‌مفرد از ستاک  
**\*āya-** (Henning, 1954: 291) تبدیل **u < ā** و نیز **v < vy / v < vy** دیده می‌شود.

### ۵-۶. چه خوله به خوله پَرَنَه: **če xol ba xol parana**

ترجمه: از این شاخه به آن شاخه می‌پرد.

کاربرد: فردی که قدرت و توانایی به کمال رساندن امری را ندارد. (موضوع اصلی را  
و انهدان)

معادل فارسی: از این شاخه به آن شاخه پریدن (رحماندوست، ۱۳۹۰: ۹۱).

مزن هر دم قدم بر سنگلاخی ز شاخی هر زمان منشین به شاخی  
(جامی، ۱۳۶۶: ۶۵۴).

نمونه: **parana**، پَرَنَ: پریدن

پهلوی: **parritan** (فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۴۴۰). اوستایی **-parəna** (Bartholomae, 1906: 869). همانطور که مشاهده می‌شود این واژه از اوستایی بدون تغییر به تالشی شمالی  
رسیده‌است.

### ۵-۷. حَشَه کارده دیوش بارزه: **haša kārdə divūš bārzə**

ترجمه: حاشا کردن و منکر شدنش حد و مرزی ندارد و می‌تواند حرف یا عمل خود را به  
راحتی انکار کند.

کاربرد: این ضرب‌المثل را به کسی می‌گویند که حرف یا نظر قبلی خود را انکار می‌کند و  
زیر بار آن نمی‌رود؛ یا از پذیرفتن مسئولیت کار خود سر باز می‌زند.

معادل فارسی: دیوار حاشا بلند است (خضرای، ۱۳۸۲: ۵۴۳).

حاشا که پذیرد این تلافی از پرده شعر حیلہ بافی  
(جامی، ۱۳۶۶: ۸۱۳).

نمونه: **bārzə**، بارز: بلند



از ایرانی باستان -barəz\*؛ اوستایی -bərəzant (Bartholomae, 1906: 959). در فارسی میانه buland (فروهوشی، ۱۳۸۶: ۸۱). همان طور که مشخص شد این واژه در تالشی شمالی صورت باستانی خود را حفظ کرده است.

#### ۵-۸. دیو او سپه گونده مردول نیببه: dəyo ōv sepa gavanda mærdul nibabə.

ترجمه: آب دریا با دهن سگ کثیف نمی شود.  
کاربرد: اگر آدم خوب و مشهوری را با تهمت بدنام کنند، در دفاع از او گفته می شود.  
معادل فارسی: آب دریا از دهان سگ نجس نمی شود (رحماندوست، ۱۳۹۰: ۱۳).  
ملک او از طعنه خصمان کجا یابد خلل آب دریا از دهان سگ کجا گردد پلید (معزی، ۱۳۱۸: ۱۳۶).

نمونه: **sepa**، سپه: سگ

از ایرانی باستان -spaka\*؛ اوستایی -span سگ (Bartholomae, 1906: 1610).  
فارسی باستان -saka (Nyberg, 1974: 172). فارسی میانه ترفانی: sag (Boyce, 1977: 81). این واژه در تالشی شمالی با تغییری بسیار اندک باقی مانده: sepa و فقط ka پایانی آن حذف شده؛ s آغازین، p و a میانی نیز بدون تغییر همچنان تلفظ می شوند.

#### ۵-۹. سپه دومه بپروش پَس نیببه: sepa dome beberoš pas nibabe.

ترجمه: دم سگ را ببری گوسفند نمی شود.  
کاربرد: کنایه از کسی که خصلت بد در او ذاتی است و پند و نصیحت در او اثر ندارد.  
معادل فارسی: سگ، سگ باشد اگرچه با طوق و زر باشد. (حیدری ابهری: ۱۳۹۰، ۴۷۱).  
دون دون باشد اگر همه تا جور است سگ، سگ باشد اگرچه با طوق و زر است (باباافضل، ۱۳۵۱: ۲۲)

نمونه: **pas**، پَس: گوسفند

از ایرانی باستان -pasu\* در اوستا -pasu (Bartholomae, 1906: 879) صامت p در ایرانی باستان مأخوذ از p در هندواروپایی است (مولایی، ۱۳۸۷: ۲۵) در این واژه p آغازین به فارسی نو نرسیده است، اما در تالشی شمالی حفظ p آغازین و حذف u پایانی دیده می شود.

### ۱۰-۵. کانه هه رو یاسینیم هاندینه: *kāna ha ru yāsinim hāndina*

ترجمه: برای خر پیر و کهنه یاسین می‌خوانم.  
کاربرد: درباره کسی به کار می‌رود که هر چقدر برایش دلیل و منطق بیاوری، قبول نمی‌کند.

معادل فارسی: خر پیر تعلیم بر نمی‌دارد (خضرای، ۱۳۸۲: ۴۱۹).  
خر عیسی گرش به مکه برند چون بیاید هنوز خر باشد  
(سعدی، ۱۳۷۶: ۴۳۴).

نمونه: *hāndə*. هانده: خواندن  
از ایرانی باستان *\*hvanta-* از ریشه *\*hvan* خواندن (Horn, 1893: 499). در زبان  
تالشی *h* آغازین و *n* میانی این واژه حفظ شده‌است.

### ۱۱-۵. گوش زانده: *goš zānde*

ترجمه: گاوش زائید.  
کاربرد: وقتی پیش‌آمد ناگوار و غیرمترقبه‌ای اتفاق بیافتد می‌گویند.  
معادل فارسی: بیا که خرمان زاییده‌است (خضرای، ۱۳۸۲: ۴۱۲).  
اما گاهی نیز به معنای متضاد خود به کار می‌رود؛ زاییدن گاو کسی کنایه از به دولت  
رسیدن و روی آوردن بخت به اوست (میرزانی، ۱۳۷۸: ۶۹۷).  
به هندوستان پیری از خر افتاد پدر مرده‌ای را به چین گاو زاد  
(نظامی، ۱۳۱۶: ۲۳۰).

نمونه: *zānde*. زانده: زائیدن  
از صفت مفعولی ایرانی باستان *\*zanta-* (Horn, 1893: 645) و در اوستایی جوان  
*zayata* (بارتلمه، ۱۳۴۸: ۳۳). حفظ *Z* آغازین و نیز افراشته شدن *a* میانی دیده می‌شود.

### ۱۲-۵. مانده آرسه ب چش بک: *mānda ārse ba čaš bəka*

ترجمه: آماده گریه کردن است (خیلی شکننده است و در مواجهه با هر مشکل بی‌اهمیت  
شروع به گریه می‌کند).

کاربرد: در مورد انسان‌های بسیار احساسی و زود رنج به کار می‌رود.

معادل فارسی: اشکش توی آستینش است، و یا اشکش دم مشکش است (خضرای، ۱۳۸۲: ۵۶).

همچو قلم از سیاه بختی جز گریه مرا در آستین نیست  
(کلیم کاشانی، ۱۳۳۶: ۱۲۹).

نمونه: ārs، آرس: اشک

از ایرانی باستان \*arska- به معنی اشک است در اوستایی -arsū- که از واژه ak<sup>h</sup>ru- در هندواروپایی مشتق شده است (حسن دوست، ۱۳۸۳: ۱۰۰). arš و ars در پهلوی اشکانی به معنی اشک (فروهوشی، ۱۳۸۶: ۵۱).

مکنزی نیز این کلمه را به صورت ars و srēšk ثبت کرده است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۸۴). پسوند -ka ایرانی باستان که برای ساختن اسم و صفت به کار می‌رفته و بی‌واسطه به ریشه می‌پیوست، به فارسی میانه نرسیده و بازمانده آن چون جزئی مرده به صورت‌های k و g، در واژه‌هایی از ایرانی میانه غربی باقی مانده است (ابوالقاسمی، ۱۳۹۳: ۳۰۴).

### ۵-۱۳. نَنش بَویند کینش بستون: nanaš bevind kinaš bestun

ترجمه: مادر را ببین دخترش را بگیر.

کاربرد: شباهت دختران در خانه‌داری و پوشش به مادر خود.

معادل فارسی: مادر را ببین دختر را بگیر. در قدیم که جوانان قبل از عقد نمی‌توانستند دختران را ببینند، از این مقایسه که دختر همانند مادر است، استفاده می‌کردند (خضرای، ۱۳۸۲: ۴۶۵)؛ همچنین: کرباس را کنارش ببین، دختر را برارش ببین؛ قیافه و خلق و خوی برادر و خواهر تا حد زیادی به هم شباهت دارد (همان، ۱۸۱).

نمونه: kina، کین: دختر

ایرانی باستان \*kanya-، از ریشه \*kan<sup>h</sup> - جوان بودن - تازه بودن؛ اوستایی -kaini- آغازی و n میانی حفظ شده است (Bartholomae, 1906: 439). فارسی میانه و پهلوی اشکانی ترفانی kanīg (Boyce, 1977:52)؛ در تالشی شمالی: kina.

### ۵-۱۴. وشیانہ آدم، سغن باهای. vašyāna ōdam seyan bāhāy

ترجمه: آدم وقتی که گرسنه باشد سنگ را هم می‌خورد.

کاربرد: این مثل برای افرادی که از خوردن غذا امتناع می‌کنند و عیب بی‌مورد می‌گیرند استفاده می‌شود.

معادل فارسی: آدم گرسنه، سنگ را هم می‌خورد.

چو سگ درنده گوشت یافت، نپرسد کاین شتر صالح است یا خر دجال  
(سعدی، ۱۳۷۶: ۴۹۸)

نمونه: **sey**، سیغ: سنگ

فروهوشی در فرهنگ پهلوی این واژه را به صورت sak و sang آورده‌است (فروهوشی، ۱۳۸۱: ۴۹۵) که از ایرانی باستان -*\*asanga* و اوستایی -*\*aθanga* (Bartholomae, 1906: 211) گرفته شده‌است. هندواروپایی k و kh برابر است با s ایرانی باستان که در فارسی باستان به θ و s تبدیل شده‌است (هوبشمان، ۱۳۸۶: ۲۲۹). این تحول در مورد تالشی نیز صادق است.

#### ۵-۱۵. **وَعَى رَاقِصٍ نَزْنَه وَتَه كَه شَاتَه: vai rāqs nezna votə ka šātə**

ترجمه: عروس رقص بلد نشد، گفت خانه کج است.

کاربرد: وقتی کسی بهانه‌واهی برای توجیه عمل نادرست خود بیاورد، این مثل به کار می‌رود.

معادل فارسی: عروس رقص بلد نبود گفت اطاق کج است (خضرای، ۱۳۸۲: ۷۶۰).

این مثل در زبان تالشی و زبان فارسی به یک شکل بیان شده‌است و کاربرد آن نیز مشترک است.

نمونه: **vai**، وعی: عروس

ایرانی باستان -*\*vadu* از ریشه *\*√vad* بردن (حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ۱۰۰۰) و در اوستا -*vaδu-*؛ واج v فارسی باستان (= هندواروپایی v) در آغاز واژه، پیش از واکه در پهلوی و پازند تغییر نمی‌کند و در فارسی نو به b تبدیل می‌شود (هوبشمان، ۱۳۸۶: ۱۳۱)، اما در گویش تالشی d میانی به y بدل شده و v آغازین حفظ شده‌است.

#### ۵-۱۶. **وَلِ رِيزَه سَي تِيَّه مَانَدَه: vele rize sa tiya mānda**

ترجمه: روی رد گل، خار به جا مانده

کاربرد: جای آدم خوب را آدم بد گرفته‌است.

معادل فارسی: خار از گل برآمدن (میرزانی، ۱۳۷۸: ۳۱۵).

گل بی خار اندر گلشن دهر به چشم تیز بین کی می توان دید  
(مسعود سعدسلیمان، ۱۳۶۲: ۱۰۵).

نمونه: **tiya**، تییه: تیغ- خار

از ایرانی باستان -**taiga**\* از ریشه  $\sqrt{taig}$ \* تیز بودن؛ فارسی میانه **tēx** و پارتی **tēr** (Horn, 1893: 409). صامت **t** در فارسی باستان، بازمانده صامت **t** در ایرانی باستان است (مولایی، ۱۳۸۷: ۲۶). در تالشی شمالی صامت **t** آغازین حفظ شده و **g** به **y** تبدیل شده است.

### ۵-۱۷. وینده بووه کیش مسیه بووه مکیش:

**vinde bova kiš masayə bova makiš**

ترجمه: دیدی باور کن شنیدی باور نکن.

کاربرد: نباید به شنیده‌ها اعتماد کرد و حقیقت را باید از دیده‌ها خواست.

معادل فارسی: شنیدن کی بود مانند دیدن.

اگر چشمان نکرده‌ی دیده‌بانی چه دانستی دلم خوبان کجا بی  
(باباطاهر عریان، ۱۳۵۵: ۴۳).

نمونه: **vinde**، وینده: دیدن

ماده مضارع باستانی این فعل در فارسی باستان به صورت **vaina-** است (Horn, 1893: 151)؛ در اوستا به صورت **vaēna-** آمده است (Bartholomae, 1906: 1407) و در فارسی میانه ترفانی به صورت **wēn-** (Boyce, 1977: 96). همچنین، در پهلوی اشکانی ترفانی نیز به صورت **wēn-** (Ghilian, 1966: 84) مشاهده می‌شود. در تالشی شمالی نیز، به صورت **vinde** آمده، که در این گونه، حفظ **v** آغازی و **n** میانی را شاهد هستیم.

### ۵-۱۸. هته ماردِه: **hetə mārde**

ترجمه: خوابیدن با مرگ یکی است. عالم رویا، عالم بی خبری از دنیای خارج است.

کاربرد: انسان در هنگام خواب، متوجه اطرافش نمی‌شود.

معادل فارسی: خواب است و مرگ، و یا از خواب قیاس مرگ می‌باید کرد (خضرای،

۱۳۸۲: ۴۴۴).

شد ره خوابیده بیدار و همان آسوده‌لند برده گویا خواب مرگ این هم‌رهان خفته را (تبریزی، ۱۳۶۴: ۱۰۲)

نمونه: **hetə**، هته: خوابیدن - خفتن

از ایرانی باستان **\*hufta-** (Horn, 1893: 483)، از ریشه **\*hvap** خفتن (حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۱۱۲۷). صامت **h** در فارسی باستان بازمانده صوت **h** در ایرانی باستان است (مولایی، ۱۳۸۷: ۳۲).  
در تالشی شمالی حفظ **h** آغازی، تبدیل **u** میانی < **θ** و نیز تبدیل **t < ft** در این واژه دیده می‌شود.

### ۵-۱۹. یوه بَ دو بَکان: **yave ba do bākāna**

ترجمه: ساقه جو را به انداز درخت می‌کند.

کاربرد: اغراق در توصیف کسی و یا چیزی (چاپلوسی و تملق‌گویی).

معادل فارسی: مُشک آن است که خود ببوید، نه آن که عطار بگوید (سعدی، ۱۳۷۶: ۵۵۸).  
از پیش لاف زد که منم مرد کارزار چون وقت حمله بود شد از بیم تو نهران  
بس کس که گاه حمله چو میشی بود ضعیف هر چند گاه لاف چو شیری بود ژیان  
(معزی، ۱۳۱۸: ۵۵۳).

نمونه: **yav**، یو: جو، غله

واج **y** فارسی باستان (= هندواروپایی **y**)، در آغاز واژه فارسی نو به **j** تبدیل می‌شود (هوبشمان، ۱۳۸۶: ۱۲۴)؛ اما در یک مورد در زبان تالشی شمالی بدون تغییر مانده‌است، که آن از ایرانی باستان **\*yava-** و اوستایی **yava-** به معنی غله است (Bartholomae, 1906: 1228). مکنزی نیز این واژه را به صورت **jaw** آورده‌است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۲۵).

### ۵-۲۰. یوه نون تیز اژنه رو واونه: **yava non tiz ažane ro wāvona**

ترجمه: نان جو بهانه‌ای برای کسی است که می‌گوزد.

کاربرد: زمانی که کسی برای انجام دادن کار خلاف خود توجیهی ناموجه بیاورد.

معادل فارسی: بهانه گوزو نان جو است (خضرای، ۱۳۸۲: ۹۹۲).

نمونه: **wāvona**، واونه: بهانه.

بازمانده wahyah- ایرانی باستان (ابولقاسمی، ۱۳۷۶: ۳۰۵) است؛ مکنزی نیز این واژه را wihān(ag) ثبت کرده است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۰۰). در زبان فارسی معیار w تبدیل به b شده است، ولی در زبان تالشی w بدون تغییر مانده است.

## ۶. نتیجه گیری

ضرب المثل ها یکی از منابع بسیار غنی در حفظ واژگان به شمار می آیند که به بهترین نحو، اصیل ترین و قدیمی ترین واژگان یک زبان را در خود حفظ می کنند. بررسی واژگان ضرب المثل های تالشی شمالی نشان می دهد که بسیاری از واژه ها بدون دگرگونی و یا با تغییراتی اندک، از زبان های ایرانی باستان تا به امروز در این گویش باقی مانده اند؛ مانند واژه yav به معنی جو و غله که از ایرانی باستان -yava\* و اوستایی -yava به تالشی رسیده است. مکنزی نیز این واژه را به صورت jaw آورده است. این واژه همچون بسیاری دیگر از واژگان تالشی مشابه همتای خود در زبان های باستانی تلفظ می شوند. بررسی این واژه ها در ضرب المثل های تالشی شمالی نشان داد که این گونه زبانی، ادامه زبان های باستانی ایران است؛ که بنابر احسان یارشاطر، بازمانده زبان آذری باستان است. با مطالعه بیشتر این گویش، می توان به شناخت ساختارهای مجهول و مبهم زبان های باستانی ایران و ریشه شناسی واژگان فارسی نو کمک شایانی نمود.

## فهرست منابع

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۶). *راهنمای زبان های باستانی ایران جلد دوم: دستور و واژه نامه*، تهران: سمت.
- (۱۳۹۳). *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران: سمت.
- اردستانی رستمی، حمیدرضا. (۱۳۹۶). «نفس کمال یافته در متن های دینی ایرانی» *نشریه پژوهش های ادیبانی*، سال ۵، پاییز و زمستان، صص ۸۳-۹۵.
- باباافضل کاشانی، محمد. (۱۳۵۱). *دیوان، تصحیح: مصطفی فیضی*. کاشان: انتشارات فرهنگ و هنر کاشان.
- باباطاهر عریان. (۱۳۵۵). *اشعار، تصحیح: وحید دستگردی*. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- بارتلمه، کریستین. (۱۳۸۴). *تاریخچه واج های ایرانی*، ترجمه واهه دومانیان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- باقری، مه‌ری. (۱۳۷۶). تاریخ زبان فارسی، تهران: نشر قطره.
- جامی، عبدالرحمان. (۱۳۶۶). دیوان، تصحیح: مرتضی مدرس گیلانی، تهران: انتشارات سعدی.
- حسن دوست، محمد. (۱۳۸۹). فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- (۱۳۹۵). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حیدری ابهری، غلامرضا. (۱۳۹۰). نان و نمک، تهران: انتشارات محراب قلم.
- خضرای، امین. (۱۳۸۲). فرهنگ‌نامه امثال و حکم / ایرانی، شیراز: انتشارات نوید.
- رحماندوست، مصطفی. (۱۳۹۰). فوت و فن گوزه‌گری، تهران: انتشارات مدرسه.
- رضایتی کیشه خاله، محرم. (۱۳۸۷). «نمودهای اجتماعی و مردم‌شناختی در گویش تالشی»، گویش‌شناسی، ۵ (۱)، صص ۷۹-۵۵.
- (۱۳۹۰). زبان تالشی توصیف‌گوش مرکزی، رشت: انتشارات فرهنگ ایلیا.
- رهنمایی، محمدتقی. (۱۳۸۰). «تالش، تالش است»، فصلنامه تحقیقات تالش، سال اول، زمستان، صص ۹۳-۹۷.
- سبزعلیپور، جهان‌دوست. (۱۳۹۵). راهنمای گویش‌شناسی، رشت: انتشارات فرهنگ ایلیا.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۶). گلستان، تصحیح: خطیب رهبر. تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
- صائب تبریزی. (۱۳۶۴). دیوان، تصحیح: محمد قهرمان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عبدالرزاق اصفهانی، جمال‌الدین. (۱۳۲۰). دیوان، تصحیح: حسن وحید دستگردی، تهران: ارمغان.
- فروشی، بهرام. (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی به پهلوی، تهران: دانشگاه تهران.
- کلیم کاشانی، ابوطالب. (۱۳۳۶). دیوان، تصحیح: پرتو بیضایی. تهران: کتاب‌فروشی خیام.
- مسعود سعد سلمان. (۱۳۶۲). دیوان، تصحیح: ناصر هیری. تهران: انتشارات گلشانی.
- معزی، امیرالشعرا محمد. (۱۳۱۸). دیوان، تصحیح: عباس اقبال. تهران: انتشارات اسلامیه.
- مکنزی، دن. (۱۳۷۳). فرهنگ زبان پهلوی، مترجم مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- مولایی، چنگیز. (۱۳۸۷). راهنمای زبان فارسی باستان، تهران: انتشارات نارمک.
- مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۹۶). کلیات شمس تبریزی، ویراستار: کاظم عابدینی مطلق، تهران: بیهق کتاب.
- میرزانی، منصور. (۱۳۷۸). فرهنگ‌نامه کنایه، تهران: انتشارات امیر کبیر.



نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۹۲). *خمسه*، مصحح بهروز ثروتیان، تهران: انتشارات امیر کبیر.  
 — (۱۳۱۶). *خمسه*، تصحیح: وحید دستگردی، تهران: انتشارات ارمغان.  
 هوبشمان، هانریش. (۱۳۸۶). *تحول آوایی زبان فارسی*، مترجم بهزاد معینی سام، تهران:  
 امیر کبیر.  
 یارشاطر، احسان. (۱۳۵۴). *آذری*، دانشنامه ایران و اسلام.

- Bartholomae, Christian. (1961). *Altiranisches Worterbuch*, Strassburg: Karl J. Trubner, 1904.
- Boyce, M. (1977). *A Word-List of Manichaean Persian and Parthian*, *Acta Iranica*, 9a, Leiden.
- Reichelt, Hans (1968). *Avesta Reader*, De Gruyter, Berlin.
- Gignoux, Ph., (1972). *Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthes*, London.
- Durkin-Meisterernst, Desmond., (2004). *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout (Belgium): Brepols.
- Nyberg, H.S., (1964-1974). *A manual of Pahlavi*. 2vol. Tehran: Asatir.
- Ghilian, A. (1966). *Essai sur la langue Parthe*. Louvain. Institut orientaliste and Publications Universitaires.
- Horn, Paul, (1893). *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg.
- Henning, W.B., (1958). *Mitteliranisch* in: *Handbuch der Orientalistik .Iranistik. Linguistik*. Koln: Leiden. pp. 13-20.

**Ancient vocabulary surviving in Northern Talshi proverbs**Afshin Khanbabazade<sup>1</sup> / Mahnaz Nizami Anbaran<sup>2</sup>**Abstract**

Proverbs are one of the most important literary genres in oral literature. They have been arisen among ordinary people and passed down from one generation to another. The presence of a noticeable weight and intonation in most proverbs has caused the words used in them to undergo less linguistic changes through time, and to maintain their originality to a large extent. Therefore, it is very important to examine the proverbs among the Iranian dialects. Due to the gradual loss of dialects, a large part of the cultural and linguistic heritage of Iran has been exposed to destruction. Therefore, in order to protect this ancient heritage, it is necessary to collect the proverbs in the dialects, including the dialects of the Talashi language. Therefore, in the current research, by examining some proverbs from Northern Talashi, we have examined a number of the ancient words that have remained largely immune to linguistic changes and have determined the evolution of these words. Besides, the Persian equivalent of each proverb is also mentioned, before examining the evolution of vocabulary.

**Keywords:**

Proverb, North Talshi, Ancient Persian, Avesta language, dialects.

---

<sup>1</sup> Master's degree in Ancient culture and languages. Faculty of Literature and Foreign Languages. Tabriz University.

<sup>2</sup> PhD in Persian language and literature. Faculty of Literature and Humanities. Shahid Madani University of Azerbaijan.